

... تو هنوز ناپدید ،  
تو جمال خود ، ندیدی ،  
سحری ، چو آفتابی ،  
ز درون خود ، بر آئی !...

(مولوی)

## مدینه‌ی فاضله و ابرمرد

در دوره‌های آشفتگی و ناخرسندی از وضع موجود ، بسیاری از افراد و گروهها ، غالباً بطور ناآگاه ، بعنوان واپسین دفاع و امید به زندگی ، به امکان برقراری يك « مدینه‌ی فاضله » ، و ظهور و تحقق آن بدست يك « انسان كامل » ، یا يك « ابرمرد » ، دل می‌بندند . از اینروی ، اندیشه‌ی « مدینه‌ی فاضله » ، « شهر كام » ، و یا حكومت الكو و نمونه ، و تفسیر اعتقاد به وجود « انسان كامل » ، یا « ابرمرد » و « فوق بشر » سابقه‌ای دیرین دارد .

تا آنجا که پژوهشها نشان می‌دهد ، اصطلاح « هی‌پراآتروپوس » (۱) بمعنی « فوق بشر » ، در زبان یونانی ، به سده‌ی دوم میلادی ، به نوشته‌های لوكیان ( ۱۸۰-۱۲۰ م ) معلم و فیلسوف یونانی باز می‌گردد . لیکن گریز از آدم نمایان دیوسیرت ، و جستجوی انسان واقعی در یونان سوفسطائی‌زده که جام شوکران در کام مظهر حكومت و افتخار اندیشه‌ی خود - سقراط - فرو درمی‌ریزد ، بی‌ذکر نام « هی‌پراآتروپوس » ، به شش قرن قبل از حیات لوكیان ، به دوره‌ی ظهور هیپیبان یونانی ، به عصر پیدایش سگسانان ، و سلسله‌ی آنان ، دیوژانس ( ۳۲۵ - ۴۰۰ ق م ) ، حكیم عریان یونان ، منتهی می‌شود . دیوژانس ، همان خداوند طنز تاریخ ، و همان رسواگر تمدن ریاضکار یونان است که در روز روشن با فانوس در میدان شهر آتن ، از پی انسان همی گردید . و این رانمرد ، بی‌شك همان شیخ مرشد است که در حکامه‌ی آرزوی بزرگ مولانا ، از واپسین تلاش همانندی حکایت می‌کند که :

... دی ، شیخ ،  
با چراغ ،  
همی گشت ، گرد شهر ،  
کز دیوو ،  
داد ، ملولم و ،  
انسانم آرزوست !  
گفتم گه :

« یافت می‌نشود ،

چسته‌ایم ما !  
کفایت فرستی  
آترا که یافت می‌نشود ،

( مولوی ، دیوان شمس )

در عصر جدید ، بیش از نیچه ( ۱۹۰۰ - ۱۸۴۴ ) مردان حساس چون « گوته » ( ۱۸۳۲ - ۱۷۴۹ ) ، و « هردر » ( ۱۸۰۳ - ۱۷۴۴ ) ، از « ابرمرد » ، یاد کرده‌اند . لیکن این « نیچه » بود که با پیش‌بینی انحطاط غرب ، در « چنین گفت زرتشت » خود ، از « مرگ خدایان ، و رستاخیز ابرمرد » ، سخن گفت ( دفتر ۱ ، بیت ۲۹۴ ) .

## انسان كامل در تمدن اسلامی

در جهان اسلام نیز ، پس از آشفتگی ناشی از شهادت علی‌امیرالمؤمنین ، و پایان عصر خلفای راشدین ، آرزوی تحقق مدینه‌ی فاضله ، از نوباز ، در شاخه‌های متعدد تشیع ، به رنگارنگی و تنوع ، در سرپرده‌ی عصمت ، در وجود « امام » ، و شوق انتظار « مهدی موعود » ، متجلی گشت . و در عرفان و فلسفه ، در مفاهیم قطب و انسان كامل ، راه یافت .

« انسان » - نه بمعنویان يك « عبد » ، يك برده ، يك بنده ، یا يك سرگشته‌ی حقیر ، بلکه بعنوان وجودی که شایستگی و امکان تكامل ، تا پایگاه « همسانی یا خداوند » را داراست - از هدف‌های مشترك عرفان انسان‌سالار اسلامی است . حسین بن منصور « حلاج » ( ۳۰۹-۲۴۴ هـ / ۹۲۲ - ۸۵۸ م ) ، حتی نخستین شهید « مذهب انسان خدائی » ، و انسان

دکتر ناصرالدین صاحب‌الزمانی

# در

# جستجوی

# انسان

# كامل

فصلی از کتاب « خط سوم »

ستائی بشمار می‌رود. « نظریه حلاج » را ، نظریه « حلول » - ورود و تجسم خداوند در جسم بشر - دانسته‌اند . بی‌شک این برجسته گرافه‌آمیز ، وسوء درکی از آموزش والای «حلاج» است . « حلاج » ، معتقد بود که بشر می‌تواند تا بدان پایه ارتقاء یابد که «مظهر خدا» گردد . وهمانند خداوند در زمین فرمان براند ! از اینرو ، بنظر حلاج ، انسانها باید متخلق به اخلاق خدائی گردند !

اعلام این نظر ، شورا فکرن‌ترین ، وی‌پروا ترین گام ، در راه انسان - سالاری ، در عصر بردگی توده‌ها ، و بندگی خلق‌ها بوده است !

اندکی پیش از حلاج ، «بایزید بسطامی» ( ۲۶۱ - ۳۰۴ م ) ، اصطلاح «الکامل التمام» را ، برای چنین انسانی که به حد کمال بلوغ و والائی رسیده باشد ، بکار برده است .

در میان فیلسوفان اسلامی ، همزمان باحلاج ، «فارابی» ( ۳۳۹-۳۶۰ م / ۹۵۰ - ۸۷۳ م ) ، به احتمال قوی ، نخستین کسی است که درباره‌ی «انسان کامل» اندیشیده است ، و رهبری «مدینه فاضله» را شایسته وی دانسته است . فارابی ، اصطلاحات «الفیلسوف» ، «الامام» ، «الرئیس‌الاول» ، «الفیلسوف‌الکامل» ، و «یرانجام الکامل علی‌الاطلاق» ، همه را به مفهوم و «انسان کامل» بکار می‌برد . (۲)

فارابی همچنان ، در برابر افراد انسان کامل ، از «الجماعات‌الکامنه» ، و با تأکید بیشتر ، از «الجماعة‌الانسانیه‌الکمله» نیز یاد می‌کند . (۳)

عنوان «الانسان‌الکامل» ، ظاهراً بطور مستقل نزد فارابی ، در کتاب «احصاء‌العلوم» وی بکار رفته است (۴) . فارابی در این کتاب ، تأکید می‌کند که :

« و اگر انسان ، در مرتبه‌ی انسانیت ، به نهایت کمال برسد ، مرتبه‌اش در برابر آفاتکه از خرده‌های خدایی بهره‌ورند همانند کودکان و نوجوانان و مردم کم هوش است ، در برابر انسان کامل » (۵)

در میان عارفان ، «ابن‌العربی» ، محیی‌الدین ( ۶۳۸-۵۶۰ م / ۱۲۴۰ - ۱۱۶۵ م ) ظاهراً نخستین کسی است که در عرفان اسلامی ، برای الگوی «کمال بلوغ بشری» - در نخستین فصل از کتاب «فصوص‌الحکم» خود - عنوان «الانسان‌الکامل» را بکار برده است .

پس از محیی‌الدین ، ظاهراً «عزالدین نسفی» ( ۷۰۰-۶۳۰ م / ۱۳۰۰ - ۱۲۳۲ م ) در نیمه‌ی دوم قرن هفتم ، نخستین مولف در جهان اسلام است که نام «انسان کامل» را ، بر مجموعه‌ی رساله‌های بیست و یکگانه‌ی خود نهاده است . ضمناً این اثر بزبان فارسی نوشته شده است . افزون بر این ، «نسفی» تا آنجا که اطلاعات ما در زمان حاضر اجازه می‌دهد ، نخستین کسی بنظر می‌رسد که بطور مستقل در «تعریف» و توصیف خصوصیات «انسان کامل» در تمدن اسلامی اثری مستقل پرداخته باشد (۶) .

پس از نسفی ، «عبدالکریم جیلانی» ( ۸۱۱ - ۷۲۷ م / ۱۴۰۸ - ۱۳۶۷ م ) عنوان «الانسان‌الکامل» را ، برای نام کتاب ارزنده‌ی خود ، در «انسانشناسی عرفانی» - بزبان عربی - برگزیده است (۷)

در میان خاورشناسان ، برای نخستین‌بار ، تنها علامه‌ی «فیلسوف» ، «ریچارد «نیکلسون» کوشیده است ، تا - در طی سه مقاله در ساله‌های ۱۹۱۵ ، ۱۹۱۷ ، و ۱۹۲۱ - بحث جامعی درباره‌ی «انسان کامل» از نظر «تصوف اسلامی» بدست دهد . «نیکلسون» برآثار «نسفی» که مقدم بر «جیلانی» است ، دسترس نداشته ، و «جیلانی» را نخستین مولف مستقل درباره‌ی «انسان کامل» پنداشته است (۸) .

این تصویر نارم ، نه تنها در اثر «محمد اقبال لاهوری» ( ۱۹۳۸ - ۱۸۷۲ ) - سیر فلسفه در ایران - که در ۱۹۰۸ بزبان انگلیسی در لندن انتشار یافته است ، پیش از نیکلسون وجود داشته است ، بلکه بوسیله‌ی «نیکلسون» در «دائرة‌المعارف اسلامی» نیز راه یافته است (زک : واژه‌ی «انسان‌الکامل» ) . و از این رهگذر حتی این لغزش تاریخی ، در «تاریخی از فلسفه‌ی اسلام» - مفصل‌ترین تاریخ فلسفه‌ی اسلامی ، در امروز ، در ۱۷۹۲ صفحه به انگلیسی - نیز راه یافته است (۹) .

### و ا پسین شکوفائی شخصیت

افزون بر این ، تاکنون هیچیک از پژوهندگان ، به «نظریه‌ی انسان کامل» ، از دیدگاه «روانشناسی» و حد نهائی امکان «رشد شخصیت انسانی» ، بعنوان یک «نظریه‌ی رشد» و «شخصیت» ننگریسته‌اند . بلکه آنرا پیوسته از

جنبه‌ی متافیزیکی ، وحدت وجود ، و «مونسیم» یا «یکتاکرائی عرفانی» ، تحلیل کرده‌اند .

شایان توجه است که از پردازندگان به اندیشه‌ی «انسان کامل» ، جز «محبی‌الدین عربی» ، همه - حلاج ، بایزید ، نسفی ، جیلانی ، و با احتمال قوی فارابی - ایرانی‌اند . و این «ایرانیان» بوده‌اند که برای نخستین‌بار در قلمرو تمدن اسلامی ، به تکوین نظریه‌ی انسان کامل پرداخته ، و دست کم دو اثر مهم مستقل را ، به «کالبد شکافی» آن اختصاص داده‌اند !

پیش از «نسفی» و «جیلانی» ( جیلانی ) ، «شمس تبریزی» که معاصر «محبی‌الدین عربی» بوده است ، و با او ملاقات کرده و گفتگو داشته است ( ش ۲۸-۳۰ ) ، از جمله معماران بزرگ نظریه‌ی انسان کامل در ایران ، و در زبان فارسی بشمار می‌رود که تاکنون ، مورد توجه قرارنگرفته است ! «شمس» با پرهیزی که از درگیری با مسائل «وحدت وجود» ، متافیزیک ، و پرداختن به خدا و روح ، پیش از حیات بدن و پس از مرگ آن دارد ، سخت به مسئله‌ی «انسان» ، و امکان «رشد شخصیت» او ، یعنی امروزی در «روانشناسی شخصیت» ، نزدیک می‌شود .

«شمس» ، اصطلاح «انسان کامل» را ، بطور مستقل بکار نمی‌برد . لیکن اصطلاحات «شیخ کامل» ( ۲۲-۸۳ ش ) ، کاملان ، ناقص ( ش ۲۱۳ ) ، ناقصان ( مقالات ، ۲۵۴ ) ، بزرگان ( ش ۲۳۳ ) ، خواص ( ش ۲۵۲ ) ، کمال ( ش ۲۱۳ ) ، ولی ( ش ۲۵۲ ) ، خاصان خدا ( ش ۲۴ ) ، کسی که در ربیع مسکون می‌هنمات ( ش ۸۴ ) و مانند آن ، همه ، حاکی از مفهوم «امکان کمال بلوغ آدمی» ، رسیدن به والاترین شکوفائی شخصیت ، و نیل به مقام شکوهند بر مردی ، بفرزوانی در زبان شمس ، بکار رفته است .

الگوی را که «شمس» از «جامعیت شخصیت انسان کامل» ، یا «پسین مرحله‌ی رشد شخصیت آدمی در ذهن خود می‌پروراند» ، تصویری والا ، و شکوهمند و ستایش‌انگیز است . شخصیت انسان کامل یا انسان والا و نمونه‌ی الگوی شمس ، دارای چهارده بعد است .

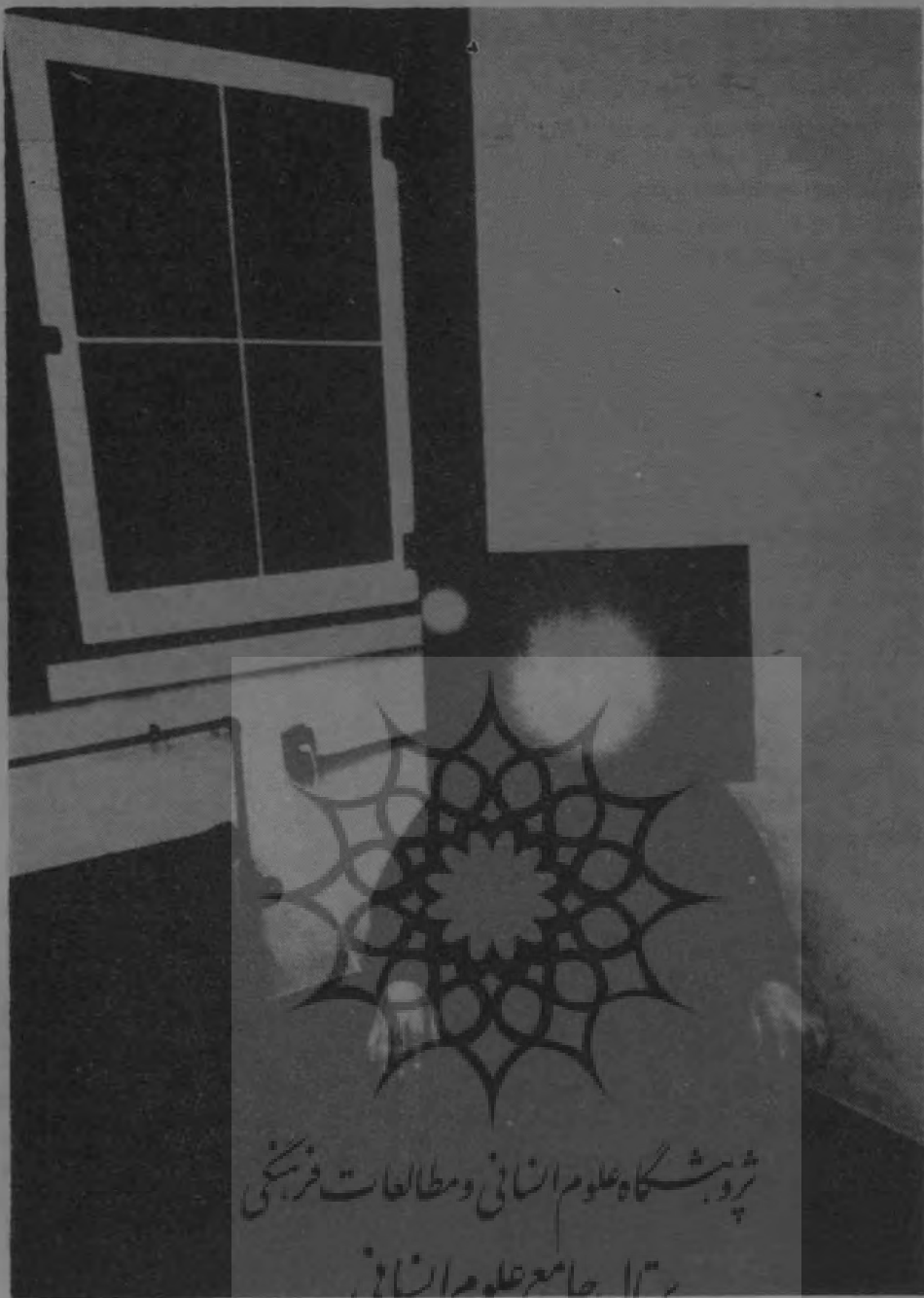
کالبد شکافی شخصیت انسان کامل ، و تفکیک ابعاد گوناگون آن از یکدیگر ، ما را به لمس همه جانبه‌ی جامعیت آن از نظر «شمس» ، رهنمون می‌شود .

«الگوی شمس» از «بعد نگاری شخصیت انسان کامل» ، نمودار بخشی گهین از تلاشی سرگ ، پر دامنه و خستگی ناپذیر ، بخاطر کراته‌نگاری ، و زرق‌کاوای نهاد یرتوفان و تضاد آدمی ، این خداوند زمین ، این جهان بیکران ( ش ۹ ) ، و این «عالم کبری» ( ش ۲ ) است که تصوف اسلامی ، چنانکه اشاره رفت ، بزبانی خاص و شیوه‌ای ویژه ، وجهی همت خود قرار داده است .

درخور یادآوری است که در کالبد شکافی ابعاد شخصیت جامع انسان کامل ، از نظر «شمس» ، ما را ، با «کراتیگاه‌ها» ، با مراکز نقل ، با تکلیف‌گاهها ، و با دیدگاه‌های یک واحد ، بانیمرخ‌های گوناگون یک دنیا ، و مظاهر ارکان یک سازمان هماهنگ و وابسته بهم ، سروکار است ، نه با مرزها ، بریدگی‌ها ، و تقاطع‌های مشخص ، و حفاصل واحدهای ناهماهنگ و از هم گسته ! از اینرو ، در یک سطح تراز ، بدون تکیه بر بعدی خاص ، برای نمونه «دیگرخواهی» و «ایثار» ، احیاناً در یک ردیف ، و در یک سطح و بعد ، می‌توانند قرار گیرند . لیکن باتکیه بر هدف و انگیزه‌ی زیرساز ابعاد «دیگرخواهی» و «ایثار» ، این دو بعد ، به سهولت ممکن است در برابر هم ، با نیمی‌رخ مشخص ، چهره برافروزند ، «دیگرخواهی» همراه با «سیاست» و مصنعت اندیشی شخصی ، فرسنگ‌ها ، از فداکاری بخاطر دیگر - خواهی محض ، و «ایثار - بخاطر ایثار» ، بدور باشد ! از اینرو ، باتوجه به انگیزه ، و هدف تجلی هر «بعد شخصیت» ، ضروری بنظر می‌رسد که حتی ، ابعاد همانند را از یکدیگر تفکیک نموده بطور جداگانه مورد بررسی قرار دهیم . تفکیک این ابعاد ، از نظر «شمس» ، همچنانکه اشاره رفت ، دست کم ما را با چهارده بعد از شخصیت انسان کامل ، روبرو می‌سازد .

### ابعاد شخصیت جامع

«ابعاد شخصیت جامع» ، یا شرایط نیل به «کمال بلوغ انسانی» ، از نظر «شمس» عبارتند از ابعاد چهارده گانه‌ی زیر :



شهرتگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
 رتال جامع علوم انسانی

۱۳ - اصالت ، خلاقیت و ابتکار

۱۴ - استقامت و پایداری

و اینک شرحی کوتاه درباره‌ی هر یک از ابعاد چهارده‌گانه‌ی شخصیت از نظر شمس !

۱ - اندیشمندی :

انسان کامل اندیشمند است . « اندیشه » ، برای « شمس » ، دارای مفهومی گسترده‌تر از اندیشه ، به معنی اصطلاحی آن در « منطق » - ترتیب امور معلوم برای رسیدن به مجهول - است ! « اندیشه » ، در نظر « شمس » ، بیشتر مفهوم « خردمندی » ، و عقل معاش ، می‌دهد . معنی آن ، واپس نگری ارزیابانه ، و فرجام اندیشی پیشگیرانه است . یعنی عبرت آموختن از لغزش‌های گذشته ، بخاطر پیشگیری از تکرار آنها ، در آینده ، بیداری پیش از پشیمانی ، چاره‌جویی پیش از گرفتاری به‌حسرت غبن است :

۱ - « اندیشه چه باشد !؟

در پیش ( به‌گذشته ) نظر کردن ، که آنها که

۱ - اندیشمندی

۲ - بینش‌مندی

۳ - زمان آگاهی

۴ - خود آگاهی

۵ - خویشتن‌داری ، شامل :

الف - غنای روحی

ب - تعادل روحی

ج - تمیز ، یارسانائی تشخیص

۶ - خودیاری و خود مختاری

۷ - دیگر خواهی و مردم داری ، یا احساس مسئولیت اجتماعی

۸ - ایثار و فداکاری

۹ - رهاسازی و استقلال بخشی

۱۰ - فروتنی و گردنکشی

۱۱ - رهائی از پیشداوری

۱۲ - عشق و آرمان

پیش از ما بودند ، ... سوخند شدند ازین کار ، و ازین گفت ، یا نه ؟!

و پس ( به آینده ) هم نظر کند . یعنی عاقبت این [ کار یا گفت ] چه باشد ؟! ... ( ش ۱۸۹ ) .

۲- « روزی درپیش است که آنرا ، « روز تغابن » ( روز ریخ ، غبن آگاهی ) گویند که :

- آه ، چه کردیم ؟!

آن [ آه ] هیچ سودی ندارد ! اما تغابن این ساعت سود دارد :

- [ که آه ، چه می‌کنیم ؟! ] ( ش ۲۴۶ ) .

لیکن « شمس » ، معتقد است که همه کس ، به‌چنین بلوغی از اندیشمندی - واپس نگری عبرت جویانه ، و آینده نگری فرجام بینانه - نمی‌رسد ، و با تأسف یاد می‌کند که برای بسیاری ، امید آنرا نمی‌بینم که پیش از ندامت ، از خواب غفلت ، بیدار شوند ! ( ش ۲۳۳ ) .

### ۳- بینشمندی :

بینشمندی ، یا روشن بینی ، و گشاد باطن . برای بیان روشن بینی ، « شمس » بیشتر بر اصطلاح « گشاد باطن » ، تکیه می‌کند ( ش ۱۷۸ ) لیکن در مکتب « مولوی » ، از آن به « بینشمندی » ، در برابر « دانشمندی » ، نیز تعبیر شده است ( افلاکی ۲۵۳۳ ) . بگفته‌ی شمس :

« طریق ازین دو بیرون نیست :

- یا از طریق « گشاد باطن » ، چنانکه انبیاء و اولیا !

اولیا !

- یا از طریق « تحصیل علم » ، [ که ] آن نیز مجاهد ، و تصفیه است !

از این هر دو بیاند ، چه باشد غیر دوزخ ؟! ( ش ۱۷۸ )

« بینشمندی » - در برابر ادراک حسی ، تجربی ، نقل قول - و استدلال عقلی - درکی و الاست که ماورای حس و عقل و نقل قرار دارد . بینشمندی ، « شهود » ، یا درک شهودی است . به اصطلاح دیگر « حسی » ، به یکتو « حکمت » ناشی از « دیدار عارفان » - در برابر حکمت گفتار عالمان ، و حکمت کردار زاهدان - گفته می‌شود ( ش ۱۷۹ ) .

بینشمندی ، یا « درک دیداری » و شهودی ، در مکتب « شمس » و الاقرین مرحله‌ی توانائی درک ذهنی انسان بالغ است .

« شمس » برای بینشمندی یا گشاد باطن ، آنچنان اهمیتی قائل است که آرزو دارد ، هرچه دارد از وی بازگردد ، و بگوید : « گشاد باطن » یا گشاد اندرون ، دهند :

« طارا ، آن « گشاد اندرون » می‌باید ! کاشکی

این چه داریم ، همه بستندی ، آنچه آن هست ، بجز حقیقت بنا دادندی ! » ( ش ۱۱۴ ) .

« گشاد باطن » در مکتب « شمس » ، ظاهراً بمعنی درک هر چه دریافت عمیق ، و بی‌واسطه‌ی حقایق ، چه در « رؤیا » ، و چه در « بیداری » است . این درک ، اگر در بیداری دست دهد ، « واقعه » - همین کتاب صفحه‌ی ۵۶۰ تا ۵۶۴ آ - خوانده می‌شود ، و اگر در خواب اتفاق افتد ، « رؤیای صادق » ، خواهد بود .

گشاد باطن ، یا « واقعه » برای انسان بینشمند ، از نظر درونمایه ، و چگونگی محتوی ، دارای جنبه‌های سه‌گانه‌ی زیرین است :

الف - نهیب و اخطار ! ( ش ۱۵۰ ، ۱۶۲ )

ب - مژدگانی و پیام ! ( ش ۱۶۵ )

ج - تردید زدائی و اطمینائی بخشی ! ( ش ۶ )

« واقعه‌بینی » ، یا درک بینشمندانه ، از نظر « شکل پیدایش » و تکوین نیز ، معمولاً به سه صورت ، روی می‌دهد :

الف - بدون سابقه‌ی ذهنی آگاه یا ناآگاه ، به موضوع آن ، بطور اتفاقی ، و احیاناً ناگهانی ! ( ش ۱۴۵ ) .

ب - با سابقه‌ی اشتغال ناآگاه ذهنی به‌موضوع آن ، یعنی با رشد ناآگاه تدریجی در شعور باطن ، لیکن آگاهی و در ک‌صریح

یکباره و ناگهانی برآن ، در سطح شعور ظاهر ! ( ش ۱۶۵ ) .

ج - با سابقه و اشتغال ذهنی آگاه و ناآگاه ، به موضوع آن ( ش ۱۶۲ ، ۱۶۳ ) .

درک صریح و یکباره‌ی بینشمندانه ( نوع ب ) ، ممکن است تنها یکبار دست دهد . لیکن بدون خواست و اراده‌ی آگاه شخص ، آنقدر ممکن است تکرار شود ، تا در ضمیر وی اعتماد لازم را فراهم آورد و او را به انجام کاری برگمارد ! ( ش ۱۶۵ )

« بینشمندی » و واقعه‌بینی ، از نظر « پویائی » ممکن است بدو صورت ، اتفاق افتد :

الف - بصورت درک نابویا ، اضغالی ، پذیرا ، و پاسیو . یا « درخودبینی » و درک وابسته به‌خود و غامبی مجهول و ناشناخته از درون یا از بیرون شخص . مانند واقعه‌بینی « بونجیب » که نهیبی راز سوی غامبی ناشناخته درک می‌کند ، و پیامی را در خویش ، فرو درمی‌یابد ! ( ش ۱۶۲ ) .

ب - بصورت درک پویا ، فعال ، و آکتیو . یا خواندن درون دیگری ، به‌شیوه‌ی فراست ، و تله‌پاتی . بطوریکه یکی ، آنچه را که در ذهن دیگری می‌گذرد ، بخواند ، مانند اطلاع مردی ناشناس در سفر حج ، از گفتگوی ذهنی « بلایزید بسطامی » ( ش ۱۲ ) . و یا شیخی که تردید ، و اقرار و انکار مرید خویش را نسبت بخود ، در وی « می‌بیند » ، و او را از آن می‌آگاهاند ، و در نتیجه تردیدش را از دل می‌زداید ! ( ش ۶ ) .

« شمس » همچنین تصریح می‌کند که وی خود از مسرت خواندن درون دیگران ، یا « تله‌پاتی » برخوردار بوده‌است ( ش ۱۰۹ ) .

آنچه را که در باره‌ی بینشمندی و « گشاد باطن » ، از نظر « شمس » ، بدین‌منی نمی‌دانیم ، کیفیت حصول ، و رسیدن به آن است .

گشاد باطن از نظر شمس ، یک « طریق » است ، یک راه رسیدن به درک حقیقت است . ولیغ مزیت انسان کامل ، مزیت یک « ولی » است ( ش ۱۷۸ ) . لیکن چگونه می‌توان بدین مقام « ولایت » ، و « درک دیداری » ، آن نائل گشت ، و یا در چه شرائطی ، این کیفیت ، خودبخود در انسان پدید می‌آید ؟! سخنان شمس ، در این باره سوگمندانه خاموش است ، بجز آنکه « شمس » ، برخلاف بیشتر از درویشان ، یا چله‌نشینان ، و ریاضت افراطی نیز مخالف است ، و بیشتر چه شکن است ، تا چله‌گیر !

### ۳- زمان - آگاهی :

انسان کامل ، زمان آگاه است . و در زمان آگاهی خود بهره‌مند بعد زمان - گذشته ، حال و آینده - به‌تعادل و تناسب می‌نگرد . افراط یا تفریط در « گرایش به‌هیچ‌یک از ابعاد زمان در وی نیست . او به‌گذشته می‌نگرد ، تا از بررسی نتایج رویدادهای آن ، بخاطر پیشگیری از لغزش‌های آینده ، عبرت آموزد ! از این‌روی ، گذشته‌گرایی‌های او ، بخاطر فرجام نگری و تصرف خلاق در آینده ، و طرح‌ریزی بهتر با شکیبائی کامل ، برای آنست ( ش ۱۸۹ و ۲۶۴ و ۲۸۳ ) . لیکن در روی کرد به « آینده » نیز ، یکسره از « امروز » غفلت نمی‌ورزد ، و کارها ، همه‌را به‌آینده حواله نمی‌دهد ! ( ش ۲۴۵ ) .

### ۴- خود آگاهی :

انسان کامل ، در همه حال ، « خود آگاه » است . او خود را همانگونه که هست ، با انصاف تمام ، ارزیابی می‌کند ، نه بیشتر ، و نه کمتر ا برتری‌ها و کمتری‌های خود را به‌نیکی می‌شناسد ( ش ۶ ، ۶۷ ، ۷۴ ) و با این خود آگاهی است که او پیوسته لغزش‌های خود را تصحیح می‌کند . برضعف‌های خود ، اگر بتواند ، بیاری قدرت‌های خویش ، چیره می‌شود . و اگر ضعف‌هایش چیرگی‌ناپذیر باشند ، آنها را ، همانگونه که هستند ، نه به‌افراط ، و نه به‌تفریط ، می‌پذیرد ( ش ۹۰۸ ) . بر کیفیت و کمیت غم‌ها و شادی‌های خود ، و تفاوت آنها با یکدیگر آگاه است ( ش ۲۳ ) ، ( ۲۴۱ ) . انسان بالغ ، با آگاهی کامل نسبت به‌همنه ابعاد شخصیت خویش ، « مغرور » نیست . لیکن دارای « عزت نفس » است . و میان این دو که

## ۵- خویشتن‌داری

خویشتن‌داری یا حکومت و تسلط بر نفس ، یعنی خاموشی بهنگام ، پاسخگوئی بهنگام ، لطف بهنگام ، وقهر بهنگام ! ( ش ۲۱۳ ، ۲۱۴ ، ۲۱۶ ) .

لازمه‌ی خویشتن‌داری و تسلط بر نفس ، عموماً سه چیز است :  
الف - غنای روحی ، یعنی برخورداری از کیفیت‌های متضاد عاطفی « کمال » ، از نظر « شمس » ، در آن نیست که شخص ، تنها لطف محض باشد . « بلکه هم لطف ، می‌باید ، وهم قهر » ( ش ۲۱۳ ) .

ب - تعادل روحی - غنای روحی باید با تعادل همراه باشد . و این تعادل خود ، دوجنبه دارد . یکی آنکه کیفیت‌های متضاد روانی - مانند مهر و کین ، لطف و قهر ، بی‌باکی و هراس - از نظر کمیت ، بر یکدیگر فزونی نداشته باشند ، و دیگر آنکه از نظر زمان و آکاش ، تحت رهبری « اراده » ، بهنگام تجلی کنند : سکوت بهنگام ، جواب بهنگام ، لطف بهنگام ، وقهر بهنگام ! انسان هماهنگ ، انسان متعادل کسی است که برای نمونه ، نمخمش خود را بکسر فرو خورد ، و نه آنرا ، در هر جا ، و به هر وقت ، نسبت به هر کسی ابراز دارد ( ش ۲۱۶ ) .

ج - رسائی تشخیص و تیزیابی . غنا ، و تعادل روحی ، همچنین باید با تمیز ، با تشخیص صریح ، با نردک روشن ، و با سرعت انتقال و تیزیابی ، توأم باشد . انسان کامل ، از جمله کسی است که سراب را از آب ، وهم را از حقیقت ، دوست و دوست‌نما را از دشمن ، و بیگانه را از آشنا ، بازشناسد ( ش ۱۸۴ ، ۲۱۴ ) .

## ۶- خودیاری و خودمختاری :

انسان کامل ، بستگی اسارت‌آمیز به دیگران ندارد . او دیگران را ، ارزیابی می‌کند . قدر بزرگان را می‌شناسد . لیکن تابع و اسیر آنان نیست . او خود را خادم و مشغول ، و خود ، صاحب اختیار خویشتن است . انسان کامل ، مستعمره نیست . او فرمانروای خویشتن است . فرمانروائی و استقلال او تنها یک خویشتن‌داری درونی نیست . بلکه حاکمیت بیرونی نیز بشمار می‌رود . انسان کامل ، رها از وابستگی‌های اسارت‌زای بشری است . او همبسته است ، لیکن وابسته نیست . چون همبستگی اختیاری ، و وابستگی اضطراری است :

۱- « همه را در خود بینی ، از موسی و ، عیسی و ابراهیم و نوح و آدم و حوا و آسیه و خضر و الیاس ، و فرعون و تمروود ... »

۲- « تو عالم بیکرانی ! چه جای زمین‌ها و آسمانها ؟! » ( ش ۹ )

۳- « بعضی کاتب وحی‌اند . و بعضی ، محل وحی‌اند ! جهد کن ، تا هر دو باشی ، هم محل وحی باشی ، هم کاتب وحی ، خود باشی ! » ( ش ۱۰ )

۴- « چون خود را بدست آوردی ، خوش می‌روی ! اگر کسی دیگر را یابی ، دست بگردن او ، در آرد ! و اگر ، کسی دیگر را نیابی ، دست بگردن خویش در آور ! » ( ش ۱۳ )

۵- « می‌گفت :

- محمد بردار ماست !

گفتم :

- آنچه در خود بینی ، در محمد چرا ، نمی‌بینی ؟! هر کسی بردار خود است » ( ش ۱۴ ، مقالات ۳۵۲ ) .

## ۷- دیگر خواهی و مردم‌داری :

انسان کامل ، خودخواه نیست . دیگر خواه است . « غمخوار عالم » است ( ش ۲۵ ) . او خود را در برابر مردمان مشغول می‌پندارد . در خود برای آنان احساس پیام و رسالت ، و وظیفه‌ی رهنمونی ، همبستگی ، احاطار ، دستگیری ، دلجوئی ، و راهبری می‌کند ( ش ۱۰ ، ۷۸ ، ۸۰ ، ۸۴ ) .

انسان کامل می‌خواهد هشجاری دهد ، ببخیران را بی‌گانه‌اند . آلمان را ، از لغزش و تکرار آن باز دارد ، و ناپختگان را ، از خامی

گاهی تفکیک آنها از یکدیگر به‌موتی بند است ، ظریفانه ، تفاوت می‌نهد . خود آگاهی او یا نیاز آگاهی همراه است . او می‌داند که کیست ، چیست ، چه می‌خواهد ، به چه اندازه ، و چگونه می‌خواهد . رسائی‌ها و نارسائی‌ها ، توانائی‌ها و وزبونی‌ها ، بیکرانی‌ها ، و محدودیت های او چیست ؟ و هرگاه در روابط انسانی خود ، با مجهولی روبرو شود ، شائق است که بلافاصله وضع و موقعیت خود را روشن سازد :

۱- گفتند ... :

- همه سر بزانو نهید ! مراقب شوید زمانی ! بعد از آن ، یکی سر بر آورد که :

- تا اوج عرش و کرسی دیدم !

و آن یکی گفت که :

- نظرم از عرش و کرسی هم برگشت . و از فضا ، در عالم خلأ می‌نگرم !

آن یکی گفت :

- من ، تا پشت گاو و ماهی می‌بینم . و آن فرشتگان که موکل‌اند ، بر گاو و ماهی ، می‌بینم !

[ اما من ] چندانکه می‌بینم ... جز عجز خود ، نمی‌بینم ! ( ش ۵۷ ) .

۲- « در آن کنج کاروانسرائی می‌باشیدم - آن فلان گفت :

- به خانقاه ، نیایی ؟

گفتم :

- من خود را مستحق خانقاه ، نمی‌بینم ! خانقاه جهت آن قوم کرده‌اند که ایشان را پروای بختن ، و حاصل کردن نباشد . روزگار ایشان ، عزیز باشد ، به آن نرسند ،

من ، آن نیستم !

گفتند :

- مدرسه نیایی ؟

گفتم :

- من آن نیستم که بحث توانم کردن ... ( ش ۵۹ )

۳- « مرا می‌باید که ظاهر شود که زندگانی ما ، با هم به چه طریق است ؟ »

- برادری است و یاری ؟

- یا شیخی و مریدی ؟

- استادی و شاگردی ؟

[ آخر ] ترا خود عالمی هست ، جدا ، فارغ از عالم ما ! ... » ( ش ۶۵ )

۴- « این قدر عمر که ترا هست ، در تفحص حال خود خرج کن ، در تفحص عالم چه خرج می‌کنی ؟ » ( ش ۵ )

۵- « آدمی را جهت مقصودی آوردند ، تا خود را بداند که از کجاست ؟ و مرجع او کجاست ؟

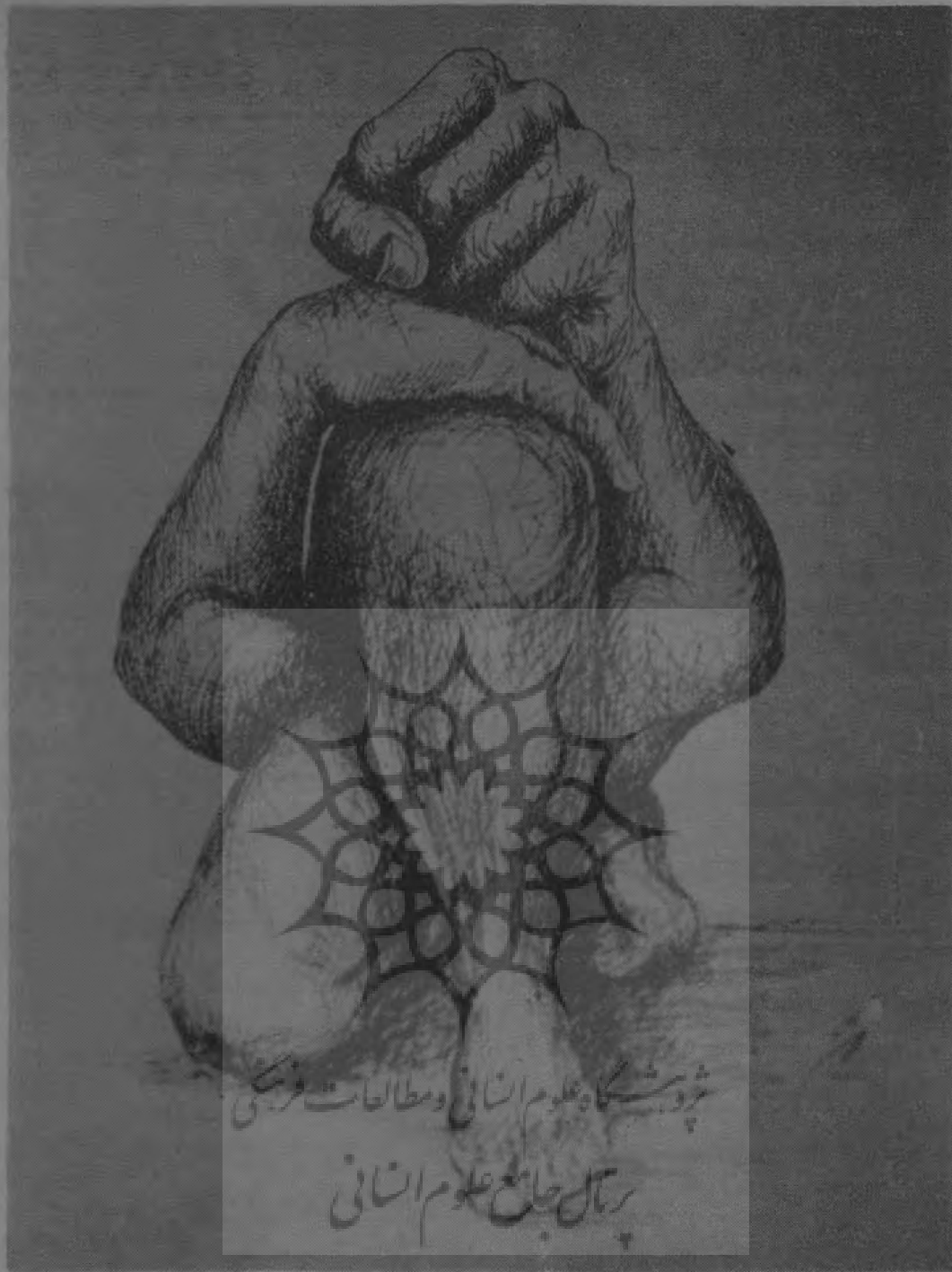
پاس باطن و ظاهر ، جهت آن داده‌اند که این‌ها ، عده‌ی ( ساز و برگ ) این طلب است !

- و استعمال در چیزی دیگر می‌کند ؟

- خویشتن را امنی حاصل نمی‌کند ، تا عیش او ، خرم گردد ! » ( ش ۲۰ )

خود آگاهی انسان کامل ، شامل « درون - آگاهی » و « بیرون - آگاهی » است . زیرا وی ، پیوسته باید پایگاه و موقعیت خود را در جهان خارج نیز ، تشخیص دهد . از اینرو ، انسان کامل ، چله‌نشین و مردم‌گریز نیست . ارزیابی او ، همواره با ارزیابی دیگران همراه است . به‌دیگر سخن ، خود آگاهی انسان کامل ، یک‌نوع خودمسنجی و مقایسه آگاهی است .

حدودشناسی و مرز آگاهی روانی و اجتماعی خویشتن است ( ش ۶۶ ، ۶۷ ، ۱۲۲ ، ۱۲۳ ، ۱۲۶ ، ۱۲۸ ، ۱۶۲ ، ۲۲۱ ، ۲۳۲ ) .



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
 رساله جامع علوم انسانی

طیب ، بدن ، جهل باشد ! ورنج‌هایی است ، قابل علاج است ، ضایع گذاشتن آن ، بی‌رحمی باشد ! ( ش ۲۳۸ )  
 ۳- « نهی است از آنکه بکوه ، منقطع شوند ، و از میان مردم ، بیرون آیند ! » ( ش ۲۳۲ )  
 ۴- « لحظه‌ای برویم به خرابات ! بیچارگان را به‌بینیم ! آن عورتکان را ، خدا آفریده است ! اگر بدند ، بانیك‌اند ، درایشان بنگریم ! در کلیساها هم برویم ! ایشان را [هم] بنگریم ! » ( ش ۲۲۳ ) .

از اینرو ، « انسان کامل » ، خودساز و دیگری پرور است . او نه‌تنها در بیداری ، بلکه در کیفیت خواب مرید خویش نیز مؤثر است . او اگر نخواهد ، مرید وی حتی نمی‌تواند او را در رؤیای خویش نیز به‌بیند . نقش خلاق و اراده‌ی انسان کامل ، دو بعدی است : هم مؤثر در خوشتن ، و هم سازنده‌ی دیگری است . او دارای دو نوع مسئولیت فردی

به‌بلوغ و کمال ، رهنمون شود ! مدعیان رهبری را ، به‌مسئولیت‌های ارشادی و اجتماعی خویش آشنا سازد :

۱- « اگر درین راه که می‌روی ، مجاهده می‌کنی ، و شب و روز ، می‌کوشی ، صادقی ؟ ، چرا دیگری را ، راه نمی‌یابی ؟ و او را به خواب خرگوش ، در می‌اندازی !؟ » ( ش ۲۰۷ )

۲- « اگر طیبی را گویند که :  
 - علاج این رنجور می‌کنی ، چرا علاج پدرت نکردی که بمرده ؟ و علاج فرزندت نکردی ؟  
 و مصطفی ( پیامبر اسلام ) را گویند :  
 - چرا عمت را که بولهب است ، از تاریکی برون نیاوردی ؟ ، گوید که :  
 - رنج‌هایی است که قابل علاج نیست ! مشغول شدن

اجتماعی است .

احساس مسئولیت ، همواره باغمخواری و نوع دوستی همراه است .  
غمخوار راستین ، مددکاری حرفه‌ای نیست که بخاطر دستمزد ، پاداش و  
یا سیاسی فرا دست مردمان گیرد . بلکه او ، حتی در برابر شایسی و  
حق‌ناشناسی مردمان ، و نیز در برابر آزار آنان ، همچنان وبلکه بیش از هر  
هنگام ، غمخوار ایشان است :

« آنها که با اولیاء حق ، عداوت می‌کنند ، پندارند ،  
درحق ایشان ، بدی می‌کنند !»

— غلط است ، بلکه نیکی می‌کنند !

— دل ایشان را ، برخود سرد می‌کنند !؟

— [ هرگز ! ] . زیرا ایشان ، غمخوار عالم‌اند .  
واین مهر و نگرانی ، برکسی همچو باری است که [ گوئی ]  
این کوه قاف را ، برگردن ، و کتف‌های او ، محکم‌تر کنند ،  
و براین زیادت کنند . یعنی چیزی کنند که مهر ، بیفزاید ،  
و او ، غمخوار ایشان ، بیشتر شود ! ( ش ، ۲۵ ) .

### ۸- ایشار و فداکاری :

دیگر خواهی انسان کامل ، حرفه‌ای و مصلحتی نیست . کرانه  
ندارد . یا محافظه‌کاری و احتیاط ، همراه نیست . بیدریغ و بیبکران است .  
ترجیح مشایخ دیگران ، در همه حال ، بر مصالح شخصی است . او بیشتر  
در بند رستگاری دیگران است ، تا در بند شادکامی خویش . گرانگاه  
فعالیت‌های جانبازانه‌ی او ، درخود او نیست . بلکه بیرون از وی ، در قلمرو  
دیگران است . ( ش ۷۸ ، ۱۰۶ ، ۱۱۲ ، ۱۲۹ ) .

معنی ایشار درخور انسان کامل از نظر شمس ، تنها « بذل مال »  
نیست . لیکن بذل مال ، نخستین گام در ایشار است . به نقل « افلاکی »  
از « شمس » :

— « طریق ... این است ... اول « ایشار مال » ، بعد از آن ،  
کارهای بسیار ... » ( افلاکی ۳/۲۳۸ ) .

دشوار است بگوئیم که در مورد « ابعاد شخصیت » ، شمس ،  
گددام‌یک را بر دیگری ترجیح می‌دهد . لیکن با اطمینان می‌توان ایشار  
داشت که « بعد ایشار » ، یکی از مهمترین ابعاد شخصیت از نظر  
« شمس » است . شمس ، نسبت به‌مسئله‌ی ایشار ، بسیار آگاه ، بسیار  
حساس ، بسیار جدی ، و بسیار سختگیر و سخت آزما است . « شمس »  
ظواهر آ دوستی هیچکس را ، بدون سنجش مقدار ایشار او ، جدی تلقی  
نمی‌کند . هرکس می‌خواهد ، با شمس دعوی دوستی کند ، باید ایشار از زمین  
یوتهی آزمایش ، به‌سلامت درگذرد . حتی مولانا جلال‌الدین « مولوی »  
از این آزمون ، مستثنی نبوده است ( ۴ - آ ) . « شمس » ، از  
« آزمون ایشار » خود ، یکجا ، بنام « جفا » ، بخاطر سنجش ایشار  
تحصل ، و خویش‌نمایی و گذشت مردم ، در برابر خود یاد می‌کند و آزار  
نخستین « خون » آگین دوست‌یابی خود ، می‌شمارد :

۱- « هر که را دوست دارم ، « جفا » ، پیش آرم !  
اگر آن را قبول کرد ، من ... از آن او باشم » ( ش ۱۲۳ ) .

۲- « مرا ، یک « دوست نما » بود . مریدی ،  
دعوی می‌کرد . می‌آمد که :

— مرا یک جان است . نمی‌دانم که در قالب  
تست !؟

من ، به « امتحان » ، روزی گفتم :

— ترا ، مالی هست !؟ مرا ، زنی بخواه ، بنا  
جمال ! اگر سیمد خواهند ، تو چهارصد بده !  
خشک شد ، برجای !» ( ش ۹۴ ) .

« شمس » از شیوه‌ی « دوست آزمائی » خود ، بعنوان روش  
زندگی یاد می‌کند . و نیز خاطر نشان می‌سازد که این روش « میج بگیری » ،  
شیوه‌ی « نقاب زدائی » ، و « آنسوی چهره‌بینی » او ، بر مدعیان ، تاچه  
اندازه دشوار ، و تحمل‌ناپذیر می‌آمده است !؟

« اگر امتحان نکتم ، « او » نداند که « او » ، کیست !؟

دیدنی جماعتی که اعتقاد ها ، می‌نمودند ، و جان‌بازی‌ها ،  
چون « امتحان » اندک آغاز کردم ، اعتقادشان را دیدی ،  
چگونه برهنه کردشان ، پیش تو ؟ ...

آنکه دعوی محبت می‌کند از میان جان ، یکی درمش  
بخواهی ، عقلش برود ، جانش برود ، سروپای گم کند !  
امتحان کردم . تا خود را اندکی دیدند ، تشنیه (نازرا) ،  
بر آوردند که :

این شخص ، همه‌روز ، معتقدانرا ، سرد کرده!

(ش ۲۲۸) .

خوی و روش مردم آزمائی ، و ایثار سنجی ، در سراسر سخن و اندیشه‌ی  
شمس ، حکم فرماست (ش ، ۱۰۴ ، ۱۱۲ ، ۲۰۵) . خاطرات دیگران نیز از  
شمس ، سراسر آکنده از این خوی اوست . « حسام‌الدین چلبی » ( ۶۸۳ ) -  
۶۲۰ هـ / ۱۲۸۴ م ؟ - ۱۲۲۳ م ) ، از جانشینان « مولوی » ، و کسی که « مثنوی »  
بخاطر ، و بنا به درخواست او سروده شده است ، از جمله کسانی است که  
در جوانی به دیدار شمس ، در « قونییه » نائل آمده است ، و به‌وی ارادت  
می‌ورزیده است . « افلاکی » ، از آزمایش « شمس » ، از « حسام‌الدین » ،  
خاطره‌ی زیر را ، برای ما ، نقل می‌کند :

« ... « چلبی حسام‌الدین » ... در اوایل جوانی  
بخدمت ... شمس‌الدین ، تواضع عظیم می‌نمود ...

روزی [شمس‌الدین] فرمود که ... :

— حسام‌الدین ، به این‌ها ، نمی‌شود ! والدین عند  
الدرهم ( دین آنجاست که پول است ) ! چیزی بده ، و بندگی  
کن تا در ما ، توانی راه یافتن !

همان لحظه برخاست و بسوی خانه رفته ، هر چه  
از اثاث خانه داشت ، از عقار و عروض و نقود ، تا ...  
تجمل اهل حرم را بیکبارگی برگرفت ، و در نظر مولانا  
شمس‌الدین نهاده . و همچنان ... در دبه « فلیراس » ، باغی  
داشت ... فی الحال فروخته بپای آن باغ را ، در کفش  
مبارکش ریخت ! ... و شرکها می‌کرد ...

[شمس‌الدین] فرموده که :

— آری ، حسام‌الدین ... اگر چه مردان ... بهیچ  
چیزی محتاج ... نیستند ... اما در قدم اول ، « امتحان » ...  
محبت محب را ، جز به ترک دنیا نیست ! و پایه‌ی دوم ،  
ترک ما سوی الله ( هر چه جز خدا ) است !

و بهیچ نوع ، مرید ... به مراد خود ، راه نیافت ،  
الا به بندگی و « ایشار » ! ...

گویند از آن مجموع ، جز درمی قبول نکرد ، و همه  
را باز به ... حسام‌الدین ، بخشید ! ...

(افلاکی ۴/۲۱)

حسام‌الدین چلبی « پس از موفقیت در امتحان ایشار شمس ، به  
مقام پیشکاری ، و پرده‌داری حریم شمس ، نائل می‌گردد . ظاهراً هر کس ،  
شمس مردم‌گریز را ، می‌خواسته است ، به‌بینند ، ناگزیر بوده است ، از  
طریق حسام‌الدین ، تقاضای ملاقات کند . « شمس » ، در این مورد ، بویژه  
نسبت به از باب قدرت ، سختگیر بوده است . « افلاکی » ، خاطره‌ی دیگری  
را ، در این باره ، یادآور می‌شود :

« ... چون اکابر عهد ، ... زیارت ... شمس‌الدین ...  
آرزو کردند ... بایستی که اول حضرت [ حسام‌الدین ]  
چلبی را ... شفیع گرفتندی ... تا ... مولانا [ شمس ] ...  
ساعتی به صحبت ... خود ، ایشان را ، مجال دادی !  
فرمودی که :

اگر فلان ... امیر یا وزیر ، درین رغبت و نیاز ،  
راست است ، و مجد است ، ... ده‌هزار درم بدهد ، یا بیست  
هزار ! ...

روزی ... « امین‌الدین میکائیل » که نایب سلطان  
بود ، استدعا نمود که صحبت مولانا شمس‌الدین را ، یک  
دعای در یابد !

... چایی حسام‌الدین ، به حضرت خداوندگار ، عرضه داشتند . فرمود که ... :  
 - چهل هزار درم بدهد ، آنگاه در آید ! [برابر با پنجاه هزار تومان نقره در امروز با ۱۷ برابر قدرت خرید بیشتر ، یعنی در حقیقت ، معادل با هشتصد و پنجاه هزار تومان به پول امروز ] .  
 [ مولانا شمس‌الدین ] به صد هزار لابه ... به سی هزار عدد راضی شد ! [ برابر با ششصد و سی هزار تومان به پول امروز ] .

چون [ امین‌الدین میکائیل ] درآمد ... شکر آن را ده هزار درم دیگر ، بیاران خدمت کرد !  
 ... شمس‌الدین فرمود که :

- تا مجموع درآمدها را ، چایی حسام‌الدین ما ، به ارباب حاجات ... نفقه کند ! ... « ( افلاکی ۲۹/۶ ) .  
 پس از گذشت از خوان اول آزمایش ایشار شمس - بذل مال - توبت به مراحل دیگر امتحان ایشار می‌رسد ! شمس این مرحله را ، در مورد عارف بنامی ، چون « اوحالدین کرمانی » به مرحله‌ی اجرا ، درمی‌آورد . سوگمندان « اوحالدین » ، در این آزمایش ، مردود می‌شود . « شمس » خود در این باره گزارش می‌دهد :

« مرا ... شیخ اوحاد [الدین کرمانی] ، به سماع بردی ، و تعظیم‌ها کردی . باز به خلوت خود ، در آورده‌ی ! روزی گفت :

- چه باشد اگر با ما باشی !  
 گفتم :

- به شرط آنکه آشکارا بنشینم ، و شربت (باده‌گاری) کنی پیش مریدان ، و من نخورم !  
 گفت :

- تو چرا نخوری ؟  
 گفتم :

- تا تو فاسقی باشی ، نیک بخت ، و من فاسقی باشم ، بدبخت !  
 گفت :

- نتوانم ! ... « ( ش ۹۵ ) .

« شمس » از « اوحالدین » - احياناً از بغداد ، محل برخورد با او - درمی‌گذرد ، و راهی قونیه می‌شود ، و عین همین آزمایش سخت را ، از « مولوی » ، به عمل می‌آورد ، و مولوی « از آن عالمان موفقیت‌ساز برمی‌فرازد ، و شمس ، همچنان که گفته است ، پیش از قبول آزمایش بر جفای خویش ، بیکیاره به مولوی ، جان و دل و سر و سر می‌سپارد ! و اینک ، این نیز ماجرای شکست انگیز برخورد این دو عالم است :  
 دو غول عرفان ایران است که هم « افلاکی » ، و هم « سیهالایی » آنرا ، برای ، نسل‌های آینده ، بازگفته‌اند :

« ... [ سلطان ] ولد ... روایت کرد که : روزی

مولانا شمس‌الدین ، بطریق امتحان ... از حضرت والد (مولوی) ، شاهی التماس کرد . پدرم ، حرم (عسر) خود ، « کراختون » را که در جمال و کمال ، جمیله‌ی زمان ، و ساره‌ی ثانی بود ، و در عفت و عصمت ، مریم عهد خود ، دست بگرفته در میان آورد .

[ شمس ] فرمود که :

- او خواهر جان من است ، نمی‌باید . بلکه ناز نازنین شاهد پسری می‌خواهم که بمن ، خدمتی کند !

[ مولانا ] فی‌الحال ، فرزند خود ، « سلطان ولد » را که یوسف یوسفان بود ، پیش آورد و گفت :

- امید است که بخدمت و کشف گردانی شما ، لایق باشد !

[ شمس ] فرمود که :

- او ، فرزند دل‌بند من است ! حالیا قدری اگر

صها ( شراب ) دست‌دانی ، اوقات ، بجای آب ، استعمال می‌کردم که مرا ، از آن ، ناگزیرست !  
 همانا که حضرت پدرم ، به نفسه بیرون آمده ، دیدم که سبوتی از محله‌ی جهودان ، پرکرده و بیاورد ، و در نظر او بنهاد !  
 دیدم که مولانا شمس‌الدین ، فریادی برآورد ، و جامعه‌ها ، برخود چاک زده سر در قدم پدرم نهاد ، و ... فرموده که :

- من ، غایت حلم مولانا را ، « امتحان » می‌کردم !  
 ( ۴ - آ ) .

بدین ترتیب ، معنی « ایشار » در مکتب شمس ، برتاب گسترده‌تر از تنها « بذل مال » است . بلکه حتی گذشتن از جان ، شکستن سنت‌ها ، فرو داشت عادت‌ها ، تا فدا کرد حیثیت و آبرو ، در صورت لزوم ، یا بگفته‌ی خود شمس ، درگذشتن از « سر » و « سر » است ( ۴ - آ ، ۲۲ - آ ) .  
 « ایشار چنان » ، آنهم نه با ترش‌روئی و اکراه بلکه با شور و التهاب ، از نشانه‌های « کمال بلوغ » است :

« جانبازان ... مرگ را چنان می‌جویند که شاعر ، قافیه را ، ... بیمار ، صحت را ... ، محبوس ، خلاص را ، و کودکان ، آدینه را ! » ( ش ۲۴۸ ) .

« ایشار » ، در مکتب شمس ، نشانه‌ی برترین امتیاز در توجه به روابط انسانی ، به مردم‌گرایی و غمخواری برای دیگران ، و تکیه بر احساس « مسئولیت اجتماعی » است !

« انسان کامل » ، دور اندیش و فرجام‌نگراست . از ایترو ، برای روز میادای خویش ، نیز محتاطانه پس‌انداز می‌کند . جمع مال ، باخاطر آینده‌نگری و فرجام‌اندیشی ، با ایشار و جوانمردی ، مضامین نیست . ایشار ، و نخرجی ، بی‌فکری و دنیاگریزی نیست . « شمس » ، در برابر آنان که جمع مال و پس‌انداز را ، بروی خورده گرفته ، تقوا خلاف درویشی ، دانسته‌اند ، کوفت‌است تا استوار دارد که بروی ، نه برآورد با گدائی و تنگدستی است ( ش ۲۳۰ ، ۲۳۱ ) و نه عوام با بی‌خیالی و نافرجام‌اندیشی ! درویش ، بیخیل نیست ، جوانمرد است . « شمس » در باره‌ی خوی پس‌اندازگر خویش ، می‌گوید که :

« گفته‌اید که ... : مولانا ، شمس‌الدین تبریزی ، جمع می‌کند !  
 زهی مواخذه ... و زهی حرمان !

« اگر آن چند درم نبود ، من ، برهنه و بی‌ساده او ، ایضا بیرون رفتی ! آنگاه ، حال شما چون بودی ، مرا هرگز دیگران معاودت ! » ( مقالات ، ۲۴ - ۲۳ )

### رها سازی و استقلال بخشی

انسان کامل - نه با لطف و نه با قهر - نمی‌خواهد از انسان‌ها ، برده او پیرو برای خویشتن فرو سازد ! او انسانها را ، بخاطر خود آنها ، می‌خواهد . آنها را می‌پرورد ، لیکن بینگام نیز ، به تفویض اختیار ، و واگذاری استقلال به آنان همت می‌گمارد . وی هر چند اسارت‌بار را میان خود و آنان ، می‌گسلد ، هر چند هم که بظاهر ، این بند گستن و پیوندشکستن ، گستن و فروشکستن پیوند عاطفه‌ی مهر باشد ( ش ۱۱۸ ) . فرد نابالغ تا رسیدن به مرحله‌ی کمال بلوغ و خودیاری ، ناگزیر از رهنمونی و پیروی از شیخ کامل است ( ش ، ۶ ، ۸۰ ، ۱۶۸ ، ۲۳۳ ، ۲۳۶ ) . انسان کامل ، استعمارگر نیست . رهایی بخش است !

« شمس » ، بارها ، براین « وابستگی از وابستگی » ، در عین دوستی و همبستگی شدید عاطفی ، و احساس مسئولیت اجتماعی ، و غمخواری دیگران ، تکیه می‌کند . او در همه حال ، « استقلال حریم فردی » را لازم می‌شمارد ، و پاس استقلال شخصی را ، در همزیستی با دیگران ، ضروری می‌داند :

« مرا می‌باید که ... آزاد بروم ! چنانکه می‌بایدم بروم ، [ می ] بایدم ، بنشینم ، [ و می ] بایدم ، بضمیم ! [ در هر حال باید ] به اختیار خود باشم . چون تو با من باشی ، اختیار



نماید . [ در آصورت ] مرا می باید [ چنان ] رفت که تو ...  
روی ! با ترا ، چنان باید رفت که من روم ! [ کوتاه سخن ]  
یا خادم باشم ، یا مخدوم ، به هر حال ، آن اختیار ، باطل  
شود !

نه خادم کس بود ، نه مخدوم کسی .

انصاف بده که خوش جهانی دارد ! « (مقالات ، ۳۵۷)  
« شمس » ، در ابراز استقلال خویش ، حتی به روشن کرد وضع  
رابطه‌ی خود با « پیامبر اسلام » می پردازد ! تصریح می کند که رابطه‌ی  
او با پیامبر ، رابطه‌ی یک « خادم » و یک « مخدوم » ، یا یک پیرو ، و یک  
پیشوا ، و یا یک حاجتمند و یک مشکل گشا نیست . بلکه رابطه‌ی او ، با  
پیامبر ، بر اساس برادری ، و بربرگداشت خالی از هرگونه نیازاست :

« با «محمد» ، جز بد اخوت ، نمی زیم ، [به] طریق  
اخوت ، و برادری می باشم ...  
وقتی باشد که ذکر بزرگی شان کنم ، از روی حرمت  
داشت و تعظیم . نه از روی حاجت ! « (مقالات ، ۳۰۰)  
« شمس » ، در جایی دیگر ، از « نقض حریم فردی » ، و از تابعیت  
و مصاحبت خود ، و تحلیل شخصیت او ، در شخصیت خویش ، شکایت  
آغاز می کند که :

« مرا می باید که ظاهر شود که : زندگانی ما ، یا  
هم به چه طریق است ؟ :

— برادری است ، و یاری ؟

— یا شیخی و مریدی ؟ ...

— استادی و شاگردی ؟ ...

... من معامله ( رفتار ) را می نگرم ! مثلاً ، من  
چون ترش می باشم ، تو ترش می باشی ! چون من می خندم  
تو می خندی ! من ، سلام نمی کنم ، تو هم سلام نمی کنی !  
[ آخر ] ترا خود عالمی هست ، جدا ، فارغ از عالم  
ما ! « (ش ۶۵) .

## ۱۰ - فروتنی و گردنکشی :

انسان کامل ، در برابر زورگویان و ستمبارگان ، در برابر ریاکاران  
و تظاهرگران ، گردنکش و مقاوم است ، و در برابر زیردستان و راستین ،  
فروتن و مهربان ! زیرا ، لازمی غمخواری مردمان ، ایستادگی در برابر  
زورگویان ، بی اعتنائی به ریاکاران ، بیکار با متعصبان ، و مهربانی با  
زیردستان و رنجوران ، و احترام به راستان است :

۱ - « من ، سخت شوخ و شوخ می باشم ، اما بسیار متواضع  
صادق ! اما ، سخت بانخوت و متکبر باشم ، نادگران ! »

## ۱۱ - رهائی از پیشداوری :

انسان کامل ، اسیر پیشداوری ها ، قالب ها ، تفرقه گیری ها ، و رنگ ها  
و برجسب های مصنوعی و تحمیلی نیست ! ملاک تشخیص او ، نیازسینه ،  
سوزاندن رزون ، گشادگی دل ، و نورانیات حقیقت در چهره ، و در فراسوی  
آن است :

۱ - « اگر ترا ، صد هزار درم و دینار ، و این قلعه ،  
پر زر » باشد ، [ و ] تو بمن نثار کنی ، من در این پیشانی  
تو ینگرم !

اگر در آن پیشانی ، « نوری » ، نه بینم ، و در  
سینه‌ی او ، « نیازی » نه بینم ، پیش من آن [ قلعه‌ی  
پر زر ] همان باشد ، و « تلرگین » ، همان ! «

(ش ۱۰۴)  
۲ - « اگر به عرش روی ، هیچ سود نباشد ! و اگر  
زیر ... زمین ، هیچ سود نباشد ! در دل می باید که باز  
شود ! « (ش ۲۰۴)

« انسان کامل » ، برجسب های نارمای « کفر » و « ایمان » ،  
و مؤمن و مسلمان را نمی پذیرد . او « کافران مسلمان - اندرون » ،  
منافقان ، و « مسلمانان کافر - اندرون » بسیاری را بنا بر تجربه می شناسد .

داوری انسان کامل ، کلیشه‌ای و قالبی ، داغ وار و تفرقه گونه ، راکد و  
همیشگی نیست . انسان ، « بودنی » نیست ، « شدنی » است ! نارستی  
نیست ، شکوفائی است ! ثابت نیست ، متغیر است ! « ایستا » نیست ،  
« پویا » است ! از این رو ، داوری انسان کامل نیز درباره‌ی انسانها ، متوجه  
لحظه ها ، « آن‌ها » ، دگرگونی ها ، تغییرها ، پس روی ها و پیشتازی های  
آنهاست ! هر مرحله از مراحل رشد آدمی : هر لحظه از تحول در رفتار  
انسانی ، هر دقیقه از شدن های او ، موضوع یک داوری ، و ارزیابی تازه  
است :

۱ - « پیش ما ، بیکار ، مسلمان ، نتوان شدن !  
[ بلکه شخص پیوسته ] مسلمان می شود ، و کافر می شود ،  
و یاز مسلمان می شود ! و هر باری از « هوی » ( خودخواهی  
و خواست های خود گرایانه نفسانی ) چیزی ، بیرون  
می آید ، تا آنوقت که « کامل » شود ! « (ش ۱۹۱)

۲ - « جماعتی - مسلمان - برونان کافر -  
اندرون » - مرا دعوت کردند . عذرها گفتم ! می رفتم در  
کایسا ! کافران بودندی ، دوستان من - « کافر - بیرون  
مسلمان - اندرون ! ... » « (ش ۹۷)

« انسان کامل » ، هر چند هم که از « اکثریت » باشد ، در میان  
« اقلیت ها » نیز دوستانی دارد ( ش ۲۸۱ ) ، او بیشتر دلش برای حاشیه  
شینان اجتماع ، برای داغ تنگ خوردگان ، برای واپس راندگان ، برای  
مطرودان ، برای تنهاییان ، و برای درماندگان و بینویان ، می تپد ( ش ۲۲۱ ) ،  
( ۲۲۳ ) . او ، همنا با اکثریت ، هم رنگ باجماعت ، بنا بر لقایه‌ی زبان ،  
بنا بر سنت و عادت ، مقلدانه و مغرضانه ، کسی را محکوم نمی دارد . او هر کس  
را مسئول اعمال خود می شناسد ، نه موقعیت طبقاتی و ژنادی او را :

۱ - « هر فسادى که در عالم افتاد ، از این افتاد که  
یکی ، یکی را معتقد شد . به تقلید ! یا منکر شد به تقلید !  
کسی روا باشد ، مقلد را ، مسلمان داشتن ؟ ! «  
(ش ۱۹۰)

۲ - « ... همه به [ ملک ] « جبر » فرورفتند ! ...  
اما طریق ، غیر آنست . لطیفه‌ای هست ، بیرون جبر !  
خداوند ترا ، « قدری » ( قادر به کردار خود ، خود  
مختار ، مسئول اعمال خویش ) می خواند ، تو خود را چرا  
« جبری » ( مجبور ، غیر مسئول ) می خوانی ؟ ! ...

زیرا مقتضای امر و نهی ، و وعید ، و ارسال رسل ،  
این همه مقتضای قدر ( اختیار ، مسئولیت ) است ! [ در  
قرآن ] آیتی چند هست ، در « جبر » . اما اندک است ! «  
(ش ۱۸۰)

## رسال جامع علوم انسان عشق و آرمان :

انسان کامل ، صاحب « آرمان » و « هدف » است . و به آرمان  
و هدف خویش ، « ایمان » و « عشق » می ورزد . عشق و ایمان نیز ،  
« دلیری » می بخشد ، و هراس ها و احتیاط های بیجا را ، از دل می زایلند !  
از این رو ، انسان کامل ، « هدف آگاه » ، با آرمان ، استوار ، و دلیر  
و بی هراس است . ایمانش راستین است . و بی هوی ، نیرو ، انگیزه ، و گرمی  
می بخشد :

۱ - « اعتقاد » و « عشق » ، دلیر کند ، و همه  
ترس ها ، ببرد ! « (ش ۲۷۴)

۲ - « ... کسی که در « ایلیس » اعتقاد می بندد ،  
و به « اعتقاد » بدو می نگرد ، بمرادی رسد ! و آنکه در  
« پیامبر » ، « بی اعتقاد » می نگرد ، به عکس و خسواری ،  
گمراه می شود ، همچون ، « ابوجهل ! » « (ش ۱۳۹)

۳ - « هر « اعتقاد » که سرا ، « گرم » کرد ،  
آزرا ، نگه دار !

و هر اعتقاد که ترا ، « سرد » کرد ، از آن ،  
دور باش ! « (ش ۲۷۵)

۴ - « مطرب که « عاشق » نبود ، و نوحه گر که

### ۱۳- اصالت ، خلاقیت ، ابتکار ، و خودزائی :

لازمه ، و بی‌آمد خودپاری ، اندیشمندی ، زمان آگاهی ، خود مختاری ، آزادی اراده ، و ایفای نقشی خلاق ، در سرنوشت خویش ، و بطور کلی خلاقیت و ابتکار است .

انسان کامل ، « امیل » است . در درک و خلاقیت ، برخورد تکیه دارد ، نه بردیگران . داوری ها ، و رفتار او ، بر تعبد و تقلید استوار نیست . از درون وی می‌جوید و سرچشمه می‌گیرد . از اینرو ، وی ، خود زاست !

شمس ، تبعیت و تقلید را نکوهش می‌کند . آنرا صفتی والا ، در خور انسان کامل نمی‌شناسد ( ش ۱۹۰ ) . در مورد « محیی‌الدین عربی » ، درست پهنگامی که صفت های همدلی و همدردی او را می‌ستاید ، و از دید انتقادی او یاد می‌کند ، بر این خصوصیت او نیز با لحنی ستاینده ، تکیه می‌دارد که او ، اگر چه همواره « ظاهر شرع » را پاس می‌داشته است ، لیکن در واقع ، « انسانی تابع » نبوده است ، و هرگز « متابعت » نمی‌کرده است ( ش ۳۰ - ۲۹ ) .

« شمس » ، عصر خود را ، عصر فزائی اندیشه ، عصر نشخوار میراث فرهنگی گذشته ، عصر مترونی خلاقیت‌ها ، عصر انحطاط ابتکارها ، عصر یزدلی فرهنگی ، و احساس حقارت فکری می‌یابد ! علماء ، قهقاه ، عرفا ، و حکمای عصر خود را می‌بیند که بیشتر میراث فرهنگی گذشته را ، نشخوار می‌کنند . دانش آنها ، تنها منحصر بدین شده است که به نقل قول گذشتگان بپردازند . از خود هیچ زایائی ، اصالت ، و هیچ نوآوری و خلاقیتی ، ابراز نمی‌دارند .

« شمس » ، بر این بی‌مایگی ، بر این عقیمی ، بر این نازائی فکری ، بر این تقلبی اندیشه ، و فضل فروشی روشنفکران گذشته گرای عصر خویش ، سخت سوگوار است ، و نسبت بدان باشدت و خروش ، می‌تازد . ماجرای برخورد او با علماء ، عرفا و حکمای شهر ، در خانقاه وزیر « نصرالدین » ، یا وزیر « نصرالدین » ، گوشه‌ای ازین حساسیت ، اندوه و پیکار « شمس » را ، در سرآغاز « عصر حاکمیت مغول » بر ایران ، می‌کسومی‌زند :

« ... در خانقاه « نصرالدین وزیر » ... جمیع علماء ، و شیوخ ، و عرفا و حکماء ، و امرا ، و اعیان ... حاضر ، بودند . و هر یکی در انواع علوم ، و فنون و حکم ، کلمات می‌گفتند ، و بحث های شگرف می‌کردند ، مگر ... مولانا ... در کنجی ... مراقب گشته بود . از ناگاه برخاست ، و ... بانگی برایشان زد که :

« تاکی ... برزین بی‌اسب ، سوار گشته ، در میدان مردان ، می‌تازید ؟ ... »

« تاکی ، بعضیای دیگران ، بیاروید ؟ ... » این سخنان که می‌گوئید از « حدیث » و « تفسیر » و « حکمت » ، و غیره ، سخنان مردم آن زمان است که هر یکی در عهد خود ، به مسند مردی ، نشسته بودند ، و از ... خود معافی می‌گفتند ! و چون مردان این عهد شما ، اسرار ، و سخنان شما ، کو ؟ !

همشان ... از شرمساری ، سر در پیش انداختند ! بعد از آن فرمود که ... :

« بعضی کاتب وحی بودند ، و بعضی محل وحی ، اکنون جهدکن که هردو باشی : هم محل وحی ... ، و هم کاتب وحی ، خود باشی ... » ( ۳۵-آ ) .

« مولانا » جلال‌الدین ، به‌آموز همین مکتب « افسانسالاری » ، اصالت ذات انسانی در « مکتب شمس » است . تابعان ، مقلدان ، گذشته گرایان ، نامبتکران ، و محافظه‌کاران ، عنوان « خاتمیت نبوت » را بر پیامبر اسلام ، پیوسته بهانه‌ی فقدان اصالت خود ، می‌آورده‌اند . لیکن :

« آیا انسان کامل به‌رهانه ، می‌تواند فاقد اصالت و ابتکار گردد ؟ دست روی دست نهاده فرو نشیند ؟ ! »

« یاوی باید خود حاکم ، خود داور ، خود قانونگذار و خود

« دردمند » نبود ، دیگران را سره کند ! » ( ش ۳۰۰ )

اعتقاد گرم ، ایمان آتشین ، « عشق آرمانگرا » ، تکیه‌گاه « تصوف عشق » است . لیکن می‌گویند « عشق » ، نابینا می‌کند ، و عاشق همه‌چیز را در معشوق زیبا می‌بیند ! در اینصورت آیا ، عشق وسیله‌ی نارسایی واقعیت ، و زیبایی پلیدی‌ها - خود تصوی در شخصیت انسان کامل ، بشمار نمی‌رود ؟ « تصوف عشق » ، هر عشق را خواهان نیست ! او خواهان عشقی آرمانی است ، و آنرا نیز پالایشگر می‌شناسد . عاشق راستین تصوف عشق ، عشقش ، « هوس » نیست . « شور جنسی » نیست : « عشق هائی .

کر پی رنگی بود ،

عشق ، نبود ،

عاقبت تنگی بود ! ( مولوی )

و « شمس » ، قاطعانه می‌گوید که مردان راستین هرگز بر « عیب » ، عاشق نشوند :

« [ مخاطب گوید ] ... :

« اگر صراف ، عاشق ... گویند باشد ، یا مرید او باشد ، ... پیش او ، همه زشت او ، خوب نماید ، و قلب او ، سره نماید ! ... » جواب آن گفتیم که :

« همه عاشقان [ مکتب عرفان ] ... هر چیز را ، چنان ببینند که آن چیز ، هست ! زیرا که به نور حق می‌بینند ! ... »

ایشان ، خود هرگز ، بر « عیب » ، عاشق نشوند ! ... ( ش ۱۷۵ )

تصوف عشق ، « افیون توده ها » نیست . داروی مخدر نیست . قصد فریب مردم ، و آب نمائی سراب را ندارد . او نمی‌خواهد زیاده‌رشتی‌ها ، آرایشگر پلیدی‌ها ، پیرایه بند تیرگی‌ها ، و کمال‌نمایی نارسائی‌ها ، و سامان ستای پریشانی‌ها باشد . تصوف عشق به آرمان خود را که خند خود کامگی هاست ، توصیه می‌کند . نه سازشکاری با ناپامانی‌ها و آشتنگی‌ها را . موفقی عشق ، عاشق هدف والای خویش است ، نه عاشق هر خس و خاشاک ! او به غیر آرمان خود ، به هر چه چیز دیگر ، هر چند هم که بظاهر بزرگ باشد ، بی‌هیچگونه هراس ، باشدت ، بی‌اعتناست ! « شمس » ، درین تفسیر از تصوف عشق ، جای هیچگونه تردید باقی نمی‌گذارد :

۱ - روز دوم ، آن خواجه پوشیده ، پیش شیخ رفته که ... :

« شما به نظاره‌ی سلطان بیرون نیامدید ؟ کسی که در خدمت سلطان تکیه بودیم ، نرسیدیم بدان ! » ( ش ۱۶۴ )

۲ - « شیخ « ابوالحسن خرقانی » ، مرد بزرگ بود ، و در عهد « سلطان محمود » ! ... »

حکایت شیخ کردند . [ محمود ] بخدمت او بیامد به نیاز . شیخ ، او را التفاتی زیادت نکرد ... [ محمود ] گفت که :

« آخر قول خداست که : اطیعوا الله ، و اطیعوا - الرسول ، و اولی الامر منکم ( قرآن ، س ۴ ، آ ۶۲ : اطاعت کنید خداوند ، و پیامبر ، و فرمانروایان خود را ) ! گفت ... :

« ما را چنان لذت اطیعوا الله ( اطاعت کنید خداوند را ) ، فروگرفت که لذت اطیعوا الرسول ( اطاعت کنید ، پیامبر را ) ... [ خود ] نماند ! به مرتبه‌ی سیم ، کجا رسید ؟ !

بگریست ، و دستش لوزان ، دست شیخ بگرفت . و پیوسته ! » ( ش ۳۵ ) .

مبتکر و خلاق موقعیت و سرخوشی در هر زمان و مکان گردد ؟ بیک سخن ، خود خدای خویشتن شود ؟

«مولوی» هم‌اواز با «شمس» ، با صراحت و قاطعیت تمام به پرسش دوم ، پاسخ مثبت می‌دهد ، و تهیب می‌زند که :

«نبوت و پیغامبری» براو (پیامبر) ختم شد ؟  
اما اگرچه «نبوت نبوت» ... سپری شد ، «خدائی» را چه شد ؟

خدائی دائم است ، و «خداصفتان» ، قائم !  
... عنایت بی‌نهایت الله ، گاهی «بواسطه» می‌مظاهر  
رسل (پیامبران) ، سبیل (راهها) نماید ، و گاهی ،  
«بی‌واسطه» ، بنده را ، درکار آید» (اقلاکی ۲۴۶) .  
آیا صریح‌تر ازین دیگر ، درعصر تقلید و تعصب ، و در یوزگی و  
نشخوار اندیشه های فرسوده ، می‌توان ، انسان را مشغول خویشتن دانست ؟  
و در اعاده‌ی حیثیت به‌وی تافراخانی «خود - خدائی آدمی» ، « خود  
کاتب - و خودمحمل وحی‌بینی» ، «خود دریافت‌گر بی‌واسطه‌ی پیام‌خداوندی  
انسان» ، پیش‌تاخت ؟! و درعین قبول مصاحبتی یک آموزش - «خاتمیت  
نبوت» - راهی برای گریز احتمالی از غوارش تفسیر های ضد اصالت و  
ابتکار انسانی آن ، باز نمود ؟!

فقدان اصالت ، بی‌ابتکاری ، نارسایی ، و عدم صمیمیت  
روشنفکر نمایان نشخوارگر ، و فضل فروشان سوداگر عصر انحطاط فرهنگ  
اسلامی ایران در آستانه‌ی مغول ، از مهمترین «اندوه‌های اجتماعی شمس»  
شمار می‌رود . «شمس» با دردی روشنگرانه ، و سرشار از تاسف عمیق ،  
شکوه برمی‌آغازد که :

«آری ، به ذات پاک او ، به ذات پاک دو جلال  
آن قوم نیز ، در آن مدرسه ، جهت آن ، تحصیل می‌کنند ،  
تا فرهنگ بدانیم ، تا فلان مدرسه را بگیریم ... و تا فلان  
موضع را بگیریم ، و زود ، مشهور شویم ! ...» (ش ۱۹۶) .  
در برابر مسئولیت اجتماعی رهبران فکری ، «شمس شمس»  
نسبت به سوداگران فضل ، و تقوی فروشان راستین نما ، فزونی می‌گیرد .  
تا جائیکه آنان را ، «رهزنان دین» می‌خواند ، آنان ، «ممانه» «مالس» «اند»  
مخاصشان برای مردم ، بویژه برای زمامداران ، «بویستند» و «گمراه‌کننده»  
است ! آنان را ، حتی از انجام وظائف سنتی و تقلیدی‌شان باز می‌دارد .  
«شمس» نخست می‌پرسد ، و بلافاصله خود پاسخ می‌دهد که :

«... سود هست این «مشایخ» را ، دین . و  
صحت «امرا» ؟!  
اگر ، خدا را بندگندند که ، جوش و جوی ،  
نگویم - بردیا ، گذر کنند [ایشان] را ، تا در سواد  
اما ، این‌ها نیستند ، که این‌ها را ، [مسئله‌ی] نام‌بر  
شدن نیست ! بلکه ، غرق هم می‌شوند !  
و امرا را ، از دیدن ایشان «زبان» آنها قایلند ،  
تقلیدی که دارند ، آنهم پوشیده می‌شود ، به سبب این  
«رهزنان دین» !» (مقالات ، ۱۳۵) .

«حتم شمس» ، نسبت به فضل فروشان تهی مایه ، کرانه ندارد .  
پرغاش او نسبت به آنان ، اوج می‌گیرد . شمس ، فساد آثارا ، برترین  
انگیزه‌ی فساد روزگار ، و پریشانی «نظام اجتماعی - دینی» جامعه‌ی  
اسلامی می‌داند . و از اینرو ، خشمگینانه به آنان ، دشنام می‌دهد که :  
«این شیوخ ، رهزنان دین محمد بودند !  
- همه ، موشان !  
- خانه‌ی دین خراب کنندگان !»  
(مقالات ، ۱۵۴)

## ۱۴- استقامت و پایداری :

شکیبائی در پیکار با ناملازمات ، ایستادگی بخاطر حل مشکلات ، از  
نشانه‌های کمال بلوغ انسان کامل است . انسان کامل از برابر مشکلات  
نمی‌گریزد . خود را نمی‌بازد . و تا واپسین نفس ، مقاومت می‌ورزد !

(ش ۷۵ ، ۷۸ ، ۸۴) . از شادی مغرور نمی‌شود ، و در برابر اندوه ، احساس  
فرو کوفتگی نمی‌کند . به دمی نمی‌آید ، تا به بادی برود (ش ۱۶۵) . در  
شادی‌ها ، به نامرادی‌های ممکن ، و در نامرادی‌ها ، به شادی‌های احتمالی  
می‌اندیشد (ش ۲۴۱) . رنج را ، لازمی هستی می‌شناسد (ش ۱۱۹) . در برابر  
رنج‌ها ، از تکاپو ، برای نیل به مقصود ، فرو باز نمی‌ایستد (ش ۱۶۹ ، ۲۴۰) .  
صبر را ، از ارکان سازنده‌ی رهبری و پیشوائی می‌شمارد (ش ۱۱۲) . ناامید  
نمی‌شود ، و در هر حال ، در بهتری می‌کوشد (ش ۲۳۳) . و جهد می‌کند ،  
تا قرارگاهی دردل حاصل نماید (ش ۲۰۶) :

۱ - «مرد آن باشد که در «ناخوشی» ، «خوش»  
باشد ! زیرا که داند ، آن «مراد» ، در «بی‌مرادی» ، ...  
در پیچیده است ! در آن بی‌مرادی ، امید مراد است ! و در  
آن مراد ، غصه‌ی رسیدن [به] بی‌مرادی !» (ش ۲۴۱) .  
۲ - «بعضی را مطلوب ، مقارن طلب ، پیش‌آمد !  
و بعضی را ، به وقت مرگ ، مطلوب ، روی نمود ! و بعضی  
هم در آن طلب ، مردند !  
در هوس این [در طلب] مردن ، کاری بس بزرگ  
است !» (ش ۲۴۴) .

«از نی»

شکرینه ، به مدارا سازند !

از پيله ، روزگار ، دنیا ، سازند !

آهسته کنی ؟ - بکن !

یکی صبر نما !

کز نواره ، روزگار ، حلوا ، سازند ! (مقالات ، ۱۷۸)

## واقعیت انسان کامل

«شمس» می‌داند که «انسان کامل» با شرایط چهارده گانه‌ی  
پرشمرده‌ی او ، بسیار نادر است . لیکن ، با این وصف ، انسان کامل ، یک  
«مثال افلاطونی» ، یک «الگوی پنداری» ، یک موجود خیالی و روایتی ،  
یک مفهوم مجرد ، ذهنی ، و انتزاعی نیست . بلکه یک «واقعیت خارجی»  
است . کارایی وجود قابل لمس و عینی است . انسان کامل ، با همه دشواری‌ها ،  
می‌تواند در جهان خارج تحقق یابد ، و باید بیاید ، و بارها نیز تحقق  
یافته است .

انسان کامل ، یک «انسان نمونه» است . این انسان نمونه ، دست کم  
برای سایر انسانهای نابالغ ، می‌تواند الگو و مثالی برای خود سازی ، دیگر  
سازی ، و «هفت‌بیتی» آنها باشد . ابعاد شخصیت انسان کامل را می‌توان  
از راه‌های گوناگون بررسی کرد . در این مقاله ، به بررسی ابعاد شخصیت  
و پرورش هرچه بیشتر نسل‌های نزدیک به انسان کامل ، قرار داد . هرکس  
می‌تواند خود را با ابعاد شخصیت انسان نمونه‌ی شمس مقایسه کند ، کزی‌ها و  
گاستی‌های خویشتن را نسبت به آن ، ترمیم نماید ، و خود را هرچه بهتر و  
بیشتر ، بسازد و کامل گرداند !

### 1- Hyper-anthropos

- ۱- ابونصر الفارابی : کتاب تحصیل السعاده ، چاپ حیدرآباد دکن ،  
۱۳۴۵ / ۵ ۱۹۲۶ م ، ص ۴۰-۳۷ .
- ۲- ابونصر الفارابی : کتاب السیاسة المدنیة ، چاپ فوزی متری نجار ،  
بیروت ، ۱۹۶۴ ، ص ۶۹ ، سطر ۱۹ ، ص ۷۰ ، سطر ۵ .
- ۳- ابونصر الفارابی : احصاء العلوم ، تصحیح دکتر عثمان امین ،  
چاپ ۳ ، قاهره ۱۹۶۸ ، ص ۱۳۳ .
- ۴- فارابی : احصاء العلوم ، ترجمه‌ی دکتر حسین خدیو جم ،  
انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ش ۹۴ ، تهران ، ۱۳۴۸ ، ص ۱۱۶ .
- ۵- در این باره رگ :

عزالدین نسفی : مجموعه‌ی رسائل مشهور به انسان کامل ، تصحیح  
ماریژان موله ، انتشارات قسمت ایرانشناسی انستیتو ایران و فرانسه ، تهران  
۱۳۴۱ / ۵ ۱۹۶۳ م ، در ۶۰۸ صفحه ، قطع وزیری ۵۹+ ص مقدمه بزبان فرانسه .  
۶- در این باره رگ :

# چشمه (بقیه)

دادی در بازی استفاده نمی‌کنند. از این نظر بازیگران حرکتیابی آرام و هماهنگ و یکدست دارند. یعنی یک بازی بازی‌های دیگر را تحت‌الشعاع قرار نمی‌دهد. بنابراین به سکون موسیقی، و به سکون نماهای طولانی، سکون فیزیکی بازیگران هم اضافه می‌شود. تناسب شایسته‌ی این عوامل ساکن، معنای یگانگی هستی و نیستی را، تجسم می‌دهد. یعنی آرسی آوانسیان غایب‌ترین و شایسته‌ترین فرم را برای بیان محتوایش انتخاب می‌کند. چنین شعور و تناسبی تاکنون در هیچ فیلم ایرانی سابقه نداشته است. اما در مواردی فرم از محتوی جدا شده، فرقی عمل می‌کند. یعنی از فرم بطریق مظاهرانه، و تنها بعنوان تجربه در فرم، یا تکنیک در خدمت تکنیک، بهره‌برداری می‌شود. نمونه می‌دهم: در اولین نمای فیلم موشکی کافلدی بزمین می‌افتد. در ابتدای فیلم عامل حرکت موشک کافلدی پیدا نیست. دوربین در حدود یک دقیقه به موشک کافلدی خیره می‌شود. اگر طول زمانی تما به نصف هم کاهش می‌یافت، در معنایی که فیلم از این صحنه می‌خواست الفا کند، تغییری بوجود نمی‌آورد. به اعتقاد من، فرم انتخاب‌بهترین نشانه‌هاست، برای زندگی بخشیدن به مفاهیم ذهنی. فرمی که از معنا مستقل شود، یا فرمی که توانسته باشد براحتم جایش را به فرم دیگری بدهد، نشانه‌ی ناتوانی هنرمند است در ترکیب صحیح عناصر هنرش. نمونه‌ی دیگر: زن و پسر زودگر در باغ حرکت می‌کنند. در نماهایی متوسط دوربین ناظر بر آن‌هاست. زن و مرد با فاصله‌ای از هم، از سمت چپ وارد کادر شده، از سمت راست خارج می‌شوند. تما در قسمت جلوتری از باغ قطع می‌شود. باز زن و مرد از سمت چپ وارد کادر شده، از گوشه‌ی راست کادر خارج می‌شوند. این تصاویر به همین صورت چند بار با استفاده از برش تکرار می‌شود. ضعیف و نوعی تظاهر است. ساکن بودن دوربین در اینجا به اغراق کشانیده شده است. آرسی براحی می‌توانست در این صحنه از حرکت افقی دوربین استفاده کند. اما چون بی‌حرکتی فیلم، به معنای فرم اصلی چشمه بر او تحمیل شده است، از حرکت استفاده نمی‌کند. بنابراین تکنیک را برجسته می‌کند، و فکر بیننده را از معنا متصرف و متوجه‌ی شکل مجرد تکنیک می‌کند. آرسی با استفاده‌ی متظاهرانه از تکنیک، درمواقعی

خودش اصالت کارش را نمی‌کند. به عقیده‌ی من چشمه به تظاهر احتیاجی ندارد. در چشمه از زمانی ذهنی و باطنی بهره‌برداری می‌شود. بنابراین آرسی در زمان جاری و عینی تصرف می‌کند. تصرف در زمان عینی، و به خدمت گرفتن زمان ذهنی، در بطن خود هدفتی دارد، که با توجه به آن، فیلم جزاین، فرم دیگری نمی‌توانست داشته باشد. فیلم تقطیع زمانی مشخصی ندارد. آخرین مرگ در اول فیلم اتفاق می‌افتد. آدمها به قبل از مرگشان رجعت می‌کنند. یعنی پس از مرگ در هستی حضور پیدا می‌کند. بظاهر برای منطقی نشان دادن تقطیع زمانی آشفته‌ی فیلم، از تکنیک رجعت بگذشته استفاده می‌شود. اما رجعت بگذشته در فیلم شکلی ظاهری و قراردادی ندارد. یعنی بیننده میان زمان حال و گذشته فاصله‌ای تشخیص نمی‌دهد. گفتیم که در چشمه هستی از نیستی مستقل نیست. با که هستی و نیستی ضدینی هستند که از همدیگر منتج شده‌اند. بنابراین تصرف در زمان عینی، فاصله‌ی مرگ و زندگی را از میان برمی‌دارد. در نتیجه، آدمها پس از مرگ هستی پیدا می‌کنند، و شاید ماندگاری خود می‌شوند. اما اشکال کار در این است، که این شیوه استوار در ظاهر خود باید بافتی منطقی داشته باشد، تا در ورای سطح ظاهری مفاهیم باطنی کشیده شود. در فیلم شیوه‌ای که این تقطیع زمانی پیدا می‌کند حرکتی طبیعی ندارد. چشمه زمان را بر مبنای تداعی آزاد معنایی می‌کند. تداعی زمانی سکالون‌ها شکلی کمیته ذهنی پیدا می‌کند. اما تداعی آزاد معنایی الزاما بدیده‌ی فردی است. یعنی الزامات بی‌شخصی دارد. چشمه در ذهن آدم واحدی اتفاق نمی‌افتد. بنابراین شخصی نیست. چشمه زمان را در سوم شخص نگاه می‌کند، نه از طریق حرکتیابی ذهنی فردی واحد. بنابراین شیوه‌ی تداعی آزاد معنایی، علیرغم آنکه در بطن خود هدفی را دنبال می‌کند، در عملکرد ظاهری حرکتی متظاهرانه دارد. نتیجه بگیریم:

چشمه جدا از نواقصی که دارد، بهترین تجربه‌ایست که در کشف امکانات خالص سینما در ایران صورت گرفته است. اگر چشمه با محک « ضرورت » نگرسته شود ممکن است قابل پذیرش نباشد. اما ضرورت همواره اصلی الزامی برای آفرینش هنری نیست. چشمه ممکن است حاصل

ضروری‌ترین خواست‌های مردم نباشد. ممکن است با مخاطبیتش رابطه‌ی محکمی برقرار نکند. اما هیچک از این مسائل چشمه و آرسی را نفی نمی‌کند. این دیگر اصلی بدیهی‌ست. « برای مردم » قیلم ساختن، یا « بخاطر مردم » فیلم ساختن فرق می‌کند. از هنر جامعه‌گرا در ایران سوء استفاده‌های زیادی شده است. هنر جامعه‌گرا معنی پیروی از نیازهای کاذب بینندگان فیلم قاوسی را نمی‌دهد. رابطه برقرار نکردن چشمه با مردم، دلیل این نمی‌شود که چشمه فیلم

ضد انسانی کثیفی باشد. چشمه سینمای ایران است. این سینما بر علیه انسان کام بر نمی‌دارد. این سینما بر علیه مردم، واقعیت را بناحق نظاره نمی‌کند. این مسئله، به همراه فرم پانکی که آرسی برای چشمه خلق کرده است، می‌تواند دلیل بارز حقانیت چشمه باشد. به حرفهایی که خارج از چشمه، خارج از اتفاقاتی چشمه، درباره‌ی چشمه گفته می‌شود، توجهی نباید داشت.

۱۳۱۲ ا.ه

## در جستجوی انسان... (بقیه)

- (الف) - عبدالکریم ابراهیم الجیلانی: الانسان الكامل، فی معرفه الاواخر والاول، مکتبه محمد علی صبیح، قاهره، ۱۳۸۳ هـ ق / ۱۹۶۳، جزء الاول والثانی (ص ۱۰۴ + ۸۰).
- خلاصه‌ی بسیار ارزنده‌ای از نظر جیلانی را اقبال لاهوری در ۱۹۰۸ بزبان انگلیسی بدست داده است که بفارسی نیز ترجمه شده است. رگ:
- (ب) - محمد اقبال لاهوری: سیر فلسفه در ایران، ترجمه‌ی دکتر امیر حسین آریانپور، نشر به ۸، عوسکی فرهنگی عمران منطقه‌ای (R.C.D.) تهران ۱۳۴۷ (قطع متوسط در ۱۹۴ ص) ص ۱۰۶ - ۹۳.
8. R. A. Nicholson: Studies in Islamic Mysticism, Cambridge, 1921, reprinted, 1967, P. 77.
- در این باره رگ:
- A History of Muslim Philosophy, Edited by M. M. Sharif, Otto Harrassowitz, Wiesbaden, Germany, Vol. 1, 1963, P. 415.

## رولاند



برای آقایان و جوانان

در تمام فروشگاه‌های کفش ملی

کفش ملی

در خدمت ملت ایران

